

- جبهه مقاومت، سخت افزار نیست که بشکند □ ترامپ قمارباز □ حجاب، مانع عادی شدن زنان برای مردان
- اسلام منهای روحانیت و روحانیت منهای سیاست □ شکوائیه حضرت زهرا علیها السلام □ بهشت سوئیس
- فلسطین، سرزمین پدری یهودیان؟ □ دانشجوی، مودن جامعه

جبهه مقاومت، سخت افزار نیست که بشکند

قطعا کسانی هستند که نمی خواهند دستاوردهای مقاومت، آن گونه که هست، نشان داده شود؛ بلکه تلاش می کنند دستاوردها و پیروزی ها را ضرر و شکست معرفی کنند. هم اینان از هر فرصت و محفلی، برای تخریب و تضعیف استفاده می کنند؛ روزی ژست حقوق بشری به خود می گیرند و دم از حقوق زن و کودک می زنند و روزی چرتکه اقتصادی به

دست می گیرند و برآورد

سود و زیان تخریب

ساختمان و خرید

اسلحه می کنند؛

روزی هم منافقانه،

اشک فراق برای جوانانی

که در مسیر مقاومت جان

دادند می ریزند و می خواهند چنین

نتیجه بگیرند که چون فرماندهانی

کشته شدند، خون جوانانی ریخته

شده، زنان و کودکانی آواره شدند و

هزینه بازسازی خرابی های جنگ،

بسیار شده است، پس مقاومت و

جبهه مقاومت، شکست خورده

یا در آستانه شکست است؛ غافل از

اینکه «جبهه مقاومت، یک سخت افزار

نیست که بشکند یا از هم فرو بریزد یا

نابود بشود؛ مقاومت، یک ایمان است؛ یک

تفکر است؛ یک تصمیم قلبی و قطعی است.

مقاومت، یک مکتب است؛ یک مکتب اعتقادی

است. چیزی که ایمان یک عده مردم است، با فشار

آوردن، نه فقط ضعیف نمی شود، بلکه قوی تر

می شود.»^۱

□ نصرالله درویشی

پی نوشت:

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اقشار مختلف

مردم، ۱۴۰۳/۹/۲۱

چنین می گذشت که احتمالاً جبهه مقاومت از بین خواهد رفت؛ اما برخلاف انتظارات، شهادت سردار سلیمانی، نه تنها جبهه مقاومت را ضعیف نکرد، بلکه خروج آمریکا از عراق را نیز سرعت بخشید؛ همان گونه که شهادت هنیه و سنوار، نتوانست از مقاومت مردم غزه بکاهد؛ بلکه باعث شد آنان مصمم تر و جدی تر از قبل، مسیر خود را ادامه دهند و اسرائیل به هیچ یک از اهداف خود دست نیابد. نبودن سید حسن نصرالله و فرماندهان ارشد حزب الله، گرچه دردآور و جانکاه است، اما رژیم صهیونی، با همه خباثت هایی که انجام داد، مجبور به قبول آتش بس گردید.

کلیدواژه «داعش»، خبرها، تحلیل ها و حوادث بسیار زیادی را در دل خود جای داده و خرابی ها، کشتن ها و آوارگی های دردآوری را به تجربیات زندگی انسان های زیادی افزوده است. این کلیدواژه، گرچه تداعی کننده چهره انسان نماهایی است که بارش های بلند و پرچم سیاه و شعار الله اکبر، زشت ترین و فجیع ترین قتل و کشتارها را رقم زدند، اما واقعیت و پشت پرده این کلمه، نمایانگر و دربردارنده عمق راهبرد آمریکا، صهیونیسم و مرتجعان منطقه ای غرب آسیا بود تا بتوانند اهداف شوم خود، یعنی سلطه گری، اسلام زدایی و غارت ثروت مردمان این منطقه را محقق سازند؛ غافل از آنکه خداوند، سنت هایی دارد که یکی از آنها «یخرج الھی من المیت» است؛ بدین معنا که اراده خداوند، بر آن است از دل حوادث تلخ و دردآور جریان داعش، کلیدواژه و حقیقتی بر سر زبان ها قرار گیرد و ادبیات سیاسی، فضای دیپلماسی و فضای فکر و اندیشه صاحب نظران را متوجه خود کند.

«جبهه مقاومت»، ترکیب دو کلمه ای که هم جمعی و پیشرو بودن را با خود به همراه دارد و هم پشت کار و استحکام را؛ هم هدف مشترک را نشان می دهد، هم وحدت و همراه بودن را.

گرچه مبارزه با ظلم و ظالم، همواره مهمترین مؤلفه جریان حق بوده و تلاش های زیادی برای تحقق آن شده است، اما اینکه شاهد آن باشیم که روزی میلیون ها انسان، با وجود تفاوت های اقلیمی و جغرافیایی، نژادی، زبانی، اقتصادی و فرهنگی، برای تحقق یک هدف، یعنی مبارزه با جرثومه فساد (آمریکا و صهیونیسم)، اینچنین مقاومت و استقامت کنند، جز با کلید واژه «جبهه مقاومت»، قابل توصیف نیست.

جالب آن است که با شنیدن گاه به گاه خبر ترور و شهادت یکی از فرماندهان مقاومت، در ذهن بسیاری از افراد و آحاد جامعه و حتی تحلیل گران،



ترامپ قمارباز



همیشه سعی می‌کرد در هنگام دست دادن، با فشار دست، طرف مقابل را در موضع ضعف قرار داده، مقهور خود سازد و با تغییر رنگ چهره، آنها را در برابر دوربین‌ها تحقیر کند و از سوی دیگر، قدرت خود را به رخ بکشد؛ زیرا او رئیس جمهور آمریکا بود؛ کشوری که خالق ابرقهرمانانی خیالی چون ریمو، سوپرمن، باتمن و ده‌ها چهره دیگر بود که با جادوی رسانه، آنها را برای مردمان جهان، به قهرمانانی شکست ناپذیر تبدیل کرده بودند تا آنها هرگز خیال ایستادگی در برابر ظلم آمریکا به ذهنشان خطور نکنند.

سردار دلها، حاج قاسم، ترامپ را قمارباز نامید؛ نه به این دلیل که طعنه بزند که قماربازی برای امثال ترامپ، امری عادی است؛ بلکه با این عنوان، شخصیت و عملکرد ترامپ را معرفی کرد که در سیاست نیز قمار می‌کند و ریسک‌پذیری بالایی دارد و با این عنوان، او را به مبارزه طلبید: «ترامپ قمارباز! من حریف تو هستم. شما برای ما خط و نشان می‌کشید؟

ایران را نمی‌خواهد؛ نیروهای مسلح ایران را نمی‌خواهد؛ من حریف شما هستم؛ نیروی قدس حریف شماست. بدانید هیچ شبی نیست که ما بخواییم و به شما فکر نکنیم. به شما می‌گویم آقای ترامپ قمارباز! بدان در آنجایی که فکر نمی‌کنی، ما نزدیک شما هستیم؛ در هر کجا که تصور نمی‌کنید، مادر کنار شما هستیم. ما ملت امام حسینیم؛ ما ملت شهادتیم؛ ما حوادث سختی را پشت سر گذاشتیم. بیا؛ ما منتظریم؛ مردان میدان، ما هستیم برای شما...»

اما ترامپ آمده بود تا بیازد. مکرور که از نیت او آگاه بود، در یک نشست، چنان دست ترامپ را فشرده که جای انگشتانش بر روی دست ترامپ باقی ماند و با پوشش رسانه‌ها، شگرد او به ضررش تمام شد.

او در مح افداختن با حاج قاسم هم کم آورد. در سال ۱۳۹۴، ایران با توقیف دو قایت آمریکا و دستگیری ده نظامی خاطی آن که به آب‌های سرزمینی ما وارد شده بودند، هیمنه پوشالی آمریکا را شکست و افسانه‌های سوپرمنی را بر باد داد؛ به طوری که تصاویر پخش شده از دستگیرشدگان، چهره‌ای ترسو از ایشان مخایره کرد.

در خرداد ۱۳۹۸، نیروهای سپاه پاسداران، با به زیر کشیدن پهپاد فوق مدرن «گلوبال هاوک» توسط سامانه بومی سوم خرداد، ضربه سنگینی بر آمریکا وارد نمود؛ به طوری که ترامپ در صفحه توئیتر خود نوشت: «ایران مرتکب اششابه بسیار بزرگی شد» و در پی آن، دستور داد تا به برخی مراکز ایران حمله شود؛ اما پس از بررسی عواقب کار، مجبور شد فرمان را لغو کند.

آمریکا هر جا که برای فتنه انگیزی می‌رفت، بازوی پرتوان ایران، حاج قاسم در آنجا حاضر بود و نقشه آن را نقش بر آب می‌کرد؛ تا اینکه ترامپ قمارباز، تاب نیاورد و بزرگ‌ترین قمارش را کرد و در ۱۳ دی ۱۳۹۸، حاج قاسم سلیمانی را - که با دعوت رسمی یک نهاد رسمی عراق، به آن کشور رفته بود - به همراه ابومهدی

المهندس، معاون حشد الشعبی، با پهپاد، مورد حمله قرار داد و شهید کرد. ترامپ با فرهنگ شهادت آشنا نبود و گمان می‌کرد می‌تواند سرمدار را خوابانده است؛ غافل از اینکه در فرهنگ ما، شهادت، هنر مردان خداست. او که گمان می‌کرد با این کار، حساب کار، دست محور مقاومت می‌آید و عقب نشینی می‌کند، با محکومیت بین‌المللی مواجه شد و ایران اعلام کرد که طبق قانون، تلافی خواهد کرد.

ترامپ با تهدید و تطمیع و واسطه قرار دادن شخصیت‌ها، سعی کرد از حمله تلافی جوانانه ایران جلوگیری کند؛ اما عزم ایران، جدی بود و با ۱۳ موشک، پایگاه عین الاسد آمریکا را در عراق، در هم کوبید؛ به طوری که موج این انفجار، در جهان پیچید و به همه اعلام کرد که نقطه عطفی در تاریخ جهان آغاز شده است که قابل بازگشت نیست. برای اولین بار پس از ۷۰ سال، یک پایگاه آمریکا، به صورت رسمی و توسط نیروهای نظامی یک کشور، هدف حمله قرار گرفته بود. ایران اعلام کرد که انتقام اصلی، اخراج آمریکا از منطقه است و از آن روز شاهد افول آمریکا در منطقه هستیم.

حال پس از ۴ سال، ترامپ مجدداً رئیس جمهور آمریکا شده و خاطرات بدی از درافتادن با ایران دارد؛ حتی برخی، سهم قابل توجهی برای ایران در عدم توفیق ترامپ برای راه یابی به کاخ سفید در دور قبلی ریاست جمهوری قائل هستند؛ زیرا معتقدند ایران، جایگاه آمریکا را در دوران ریاست جمهوری ترامپ، به شدت تنزل داد.

رای مجدد مردم آمریکا به ترامپ نیز نه از جهت علاقه آنها به او، بلکه بیشتر رای منفی به کامالا هریس بود که ادامه دهنده سیاست‌های متناقضانه بایدن بود و از سویی، از صلح در غزه و لبنان سخن می‌گفت تا رای مسلمانان آمریکا را کسب کند و از سوی دیگر، با پشتیبانی کامل سیاسی و نظامی از رژیم صهیونیستی، آن را در حملات وحشیانه و نسل‌کشی همراهی می‌کرد.

درست است که ایران، امروز سردار سلیمانی را ندارد؛ اما یاران و شاگردان سردار، همچنان هوشیارند و مترصد موقعیتی هستند تا شیطان بزرگ را از پای در بیاورند.

گرگها خوب بدانند در این ایل غریب
گر پدر رفت، تفنگ پدری هست هنوز
گرچه نیکان همگی بار سفر بر بستند
شیرمردی چو علی خامنه‌ای هست هنوز
گرامام شهدا نیست کنون در برمان
خلف صالح و مظلوم علی هست هنوز



حجاب، مانع عادی شدن زنان برای مردان

یکی از بزرگترین موانع بر سر راه نفوذ فرهنگ غربی، پوشش و حریم بین زن و مرد است که به دنبال مشابه سازی دو جنس هستند.

۶. آنچه به دنبال برداشتن

پوشش ویژه زنان رخ می دهد، عادی شدن رابطه زن و مرد نیست؛ بلکه ریختن قبح نگاه و تماس زن و مرد است. آنچه عادی می شود، آرامش میل جنسی نیست؛ بلکه بی عفتی و بی حیایی است. تعامل و روابط سالم، گسترش پیدا نمی کند؛ ولی کام جویی و لذت رایگان و

بی مسئولیت، شیوع پیدا می کند.

حمید کریمی

است که هر قدر به آنها پاسخ مثبت بدهید، درخواست آنها هم بیشتر می شود.

۳. آمار روابط نامشروع، تجاوزات به عنف، مراکز فحشا، تجاوزات

خانوادگی، هم جنس بازی ها، روابط با حیوانات و عروسک ها و... در کشورهای آزاد، خلاف این ادعا را اثبات می کند.

۴. جاذبه جنس ماده و زن برای جنس نر و مرد، اگر از طبیعت برداشته شود، بساط رابطه و خواستگاری، جاذبه زناشویی و تکثیر نسل و آثار دیگر... از بین می رود. بنابراین، عادی شدن زن و مرد برای یکدیگر، نه شدنی است و نه خواستنی.

۵. تفکر عادی سازی حجاب، از اندیشه های استعماری و دهکده جهانی غرب است.

شبهه: اگر زنان خود را نپوشانند و حجاب در سطح جامعه الزامی نباشد، مثل کشورهای خارجی، ظاهر زنان، برای مردها، عادی می شود و دیگر تفاوتی بین زن و مرد نمی ماند.

پاسخ:

در باره این نظریه، چند نکته به ذهن می رسد:

۱. هیچ گاه ظاهر، مو، اندام و جاذبه های جنسی زنان، برای مردان کشورهای غربی و دیگر نقاط، عادی نبوده و نیست. شاهد این ادعا، طلب روزافزون سکس و رابطه با جنس مخالف در این کشورهاست. عرضه چهره ها و مدل های جدید و آرایش های نو، در جای جای زندگی و اماکن مختلف، صفحات اینترنت، کوچه و خیابان، مجلات، تبلیغات و... نشان دهنده درخواست رو به رشد جلوه های جنسی در این کشورهاست.

۲. ویژگی امیال انسانی، چنین است که سیری ناپذیر است. حرص، طمع و شهوت انسان، به گونه ای

اسلام منه‌سای روحانیت و روحانیت منه‌سای سیاست

این دو نقطه، در زندگی مردم، چقدر تأثیرگذار است؛ یکی مسئله اسلام منه‌سای روحانیت است؛ چون دیده‌اند که روحانیت در جامعه ایرانی، چه تأثیر شگرفی را به وجود آورد و بر حرکت مردم گذاشت... یکی هم اسلام منه‌سای سیاست است؛ جدایی دین از سیاست است. اینها از جمله چیزهایی است که امروز دارند با اصرار فراوان، در مطبوعات، در نوشته‌جات، در وسایل اینترنتی ترویج می‌کنند.^{۳۰}

□ علی مجتبی‌زاده

پی‌نوشت:

۱. به عنوان نمونه، دکتر شریعتی می‌نویسد: «اکنون خوشبختانه همان‌طور که دکتر (مصداق)، تز اقتصاد منه‌سای نفت را طرح کرد تا استقلال نهضت را پی‌ریزی کند و آن را از بند اسارت و احتیاج به کمپانی استعماری سابق آزاد سازد، تز «اسلام منه‌سای آخوند» در جامعه، تحقق یافته است و این موقعیت، موجب شده که اسلام، از چارچوب تنگ قرون وسطایی و اسارت در کلیساهای کشیشی و بینش متحجر و طرز فکر منحط و جهان‌بینی انحرافی و خرافی و جهالت... آزاد شود» (علی شریعتی، مجموعه آثار (با مخاطب‌های آشنا)، ج ۱، ص ۷). عبدالکریم سروش نیز می‌گوید: «هیچ‌کس نمی‌تواند در اسلام، به نام روحانیت، بین مردم و خدا واسطه باشد و کسی به اسم روحانی، نمی‌تواند به عنوان شرط صحت عمل انسان (مسلمان) باشد. کسانی که از نظر دینی، دارای برتری هستند، حق و امتیازی برای برتری سیاسی ندارند؛ یعنی برای روحانیون و اهل دین، مزیتی برای حکومت کردن و دخالت در امر سیاست نیست» (سروش، اسلام نیازی به صنف روحانی ندارد، بازتاب اندیشه، ص ۵۸-۵۷).

۲. صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۸۶.

۳. رهبر معظم انقلاب، بیانات در اجتماع بزرگ مردم قم، ۱۳۸۹/۷/۲۷.

نگرشی، همان‌گونه که حضرت امام فرمود، نفی اسلام در قالب نفی روحانیت است. «اسلام منه‌سای روحانیت، خیانت است. می‌خواهند اسلام را ببرند، اول روحانیت را می‌برند؛ اول می‌گویند اسلام را می‌خواهیم، روحانیت را نمی‌خواهیم! روحانیت استثنا بشود، اسلام در کار نیست. اسلام با کوشش روحانیت به این‌جا رسیده است».^{۳۱}

از این رو، مسئله در این شبهه، صرفاً نفی روحانیت نیست؛ بلکه نفی جامعیت و حاکمیت دین است و این نگرش، به مثابه جدایی دین از سیاست، بسیار مخرب است. به موازات شعار

اسلام منه‌سای روحانیت، ایده روحانیت منه‌سای سیاست نیز مطرح می‌شود. این تفکر، رویه دیگر همان تفکر و مکمل آن است. اگر نظریه اسلام منه‌سای روحانیت، به دنبال جدا کردن اسلام از روحانیت است، تفکر روحانیت منه‌سای سیاست نیز همین اندیشه را با تأثیرگذاری بر روحانیت و جدا کردن آنها از وظایف سیاسی اجتماعی خود و محصور نمودن وظیفه روحانیت به امور فردی و معنوی و مسجد و منبر، دنبال می‌کند.

جدایی اسلام از روحانیت و روحانیت از سیاست، در نهایت، چیزی جز تفکر اسلام منه‌سای سیاست و سکولاریسم را دنبال نمی‌کند. در این راستا، رهبر معظم انقلاب، راهبرد دشمنان در مقابله با دین را این‌گونه ترسیم می‌فرماید: «دشمنان، دو نکته اساسی را در باب دین، دارند دنبال می‌کنند؛ چون دیده‌اند که

یکی از شبهاتی که با وجود قدمت آن، هر از گاهی به بهانه‌هایی، واگویی می‌شود، نظریه اسلام منه‌سای روحانیت و روحانیت منه‌سای سیاست است.^{۳۲}

تلاش برخی روشنفکران غرب زده برای یکسان‌انگاری اسلام با مسیحیت تحریف شده و همسان‌سازی روحانیون با کشیش‌های کلیسا و نفی واسطه‌گری کلیسا و مباحثی از این دست که پس از رنسانس و نهضت اصلاح دینی، در غرب دنبال شد و بازسازی تفکر اصلاح دینی و پروتستانیسم، در قالب پروتستانیسم اسلامی، شالوده تفکر اسلام منه‌سای روحانیت را شکل می‌دهد.

گرچه این نظریه، در ظاهر، با پذیرش اصل اسلام، وجود طبقه و واسطه‌ای به عنوان روحانیت را در آن، ضروری ندانسته و بر پایه عقل و خرد افراد، فهم اسلام را برای همگان، میسر می‌داند، اما واقعیت آن است که کنار گذاشتن مفسران و کارشناسان دین، از یک سو و نفی رسمیت و محوریت فهم اندیشمندان دینی و ورود فهم‌های نادرست و ناقص و ادعای صحت فهم‌های مختلف، در قالب

نظریه هرمنوتیک، از سوی دیگر و نفی حضور روحانیت در عرصه سیاست و محدود نمودن نقش‌آفرینی آنان به امور فردی و عبادی و مسجد و منبر، نتیجه‌ای جز نفی اسلام و حاکمیت دینی به همراه نخواهد داشت. گرچه همه مدعیان این دیدگاه را متهم به داشتن چنین نگاهی نمی‌کنیم، اما برآیند چنین

شکوائیه حضرت زهرا علیها السلام

خیلی از اوقات، در تحلیل فاطمیه، بسنده می‌کنیم به اینکه عده‌ای خاص، مقصر اصلی فاطمیه بودند و مردم عادی، هیچ نقشی در این حادثه عظیم نداشتند؛ در حالی که وقتی به جملات حضرت زهرا علیها السلام در خطبه فدکیه و به حرکت ایشان در رفت و آمد به در خانه مردم مدینه نگاه می‌کنید، می‌بینید مسئله، فقط یک عده خاص نیستند؛ مسئله اصلی حضرت زهرا، مردمی است که وقتی آنها را خطاب قرار می‌دهد که برخیزید و علیه ظلم قیام کنید، قیام نمی‌کنند. مسئله، سستی و کوتاهی مردم است. حضرت به آنها می‌فرماید: شما توان تغییر اوضاع را دارید؛ حداقل کاری که می‌توانید بکنید، این است که سکوت نکنید؛ با این حال، چرا هیچ اقدامی نمی‌کنید؟ در بعضی از نقل‌ها، بعد از حضور شبانه حضرت زهرا بر در خانه‌های مهاجرین و انصار و تلاش همه جانبه ایشان برای فراخواندن آنها به یاری خداوند و بعد از دعوت امیرالمومنین در خطبه طلوتیه، عده ای اعلام آمادگی کردند و قرار بر آن شد که به نشانه اعتراض، سرهای خود را تراشیده، با حمل سلاح و شمشیر، در مکانی مشخص، حاضر شوند؛ اما به وعده خود وفا نکردند و در آن روز، جز پنج نفر (سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و حذیفه)، از کسی خبری نشد. این داستان، به قدری حجت را بر مردم تمام کرده بود که معاویه بن ابوسفیان، در نامه ای که برای امیرالمومنین نوشته، به این قضیه تلخ اشاره نموده است: «به یاد می‌آورم آن روزگار را که زن خود را بر چهارپایی سوار می‌کردی و دست حسن و حسین را می‌گرفتی و از همه اصحاب پدر و سایر اصحاب پیامبر، استمداد می‌نمودی؛ ولی جز چهار و یا پنج نفر، اعلام آمادگی نکردند».^۱

بنابراین، حضرت زهرایی که از آبرو و شخصیت خویش مایه گذاشت، از دست مردم گلاویه مند بود. همان مردمی که به گفته شیخ مفید در کتاب ارشاد، آن قدر مشغول اختلافات تعیین خلیفه بودند که از حضور در مراسم دفن رسول خدا هم جا ماندند؛ تا جایی که بسیاری از مهاجران و انصار، توفیق خواندن نماز بر پیکر رسول گرامی اسلام را از دست دادند.

اوج عدم همراهی عامه مردم، در وصیت حضرت زهرا بروز می‌کند؛ در جایی که ایشان می‌فرماید: «نمی‌خواهم مردمی

که عهد شکستند، بر بدن من نماز بخوانند». این سخن، نشان می‌دهد که حضرت، علاوه بر رسوا کردن جریان نفاق، می‌خواست نقش مردم در عدم همراهی اهل بیت را نیز گوشزد کند. بنابراین، یکی از مسائل اصلی در جریان فاطمیه، کوتاهی مردم بود.^۲

عوامل مختلفی، در کوتاهی مردم، نقش آفرین است؛ اما یکی از عوامل اصلی، سطحی‌نگری و عدم آینده‌نگری آنهاست. حضرت زهرا سعی می‌کرد مردم را به کلان‌نگری دعوت کند. ایشان، آینده را به آنها نشان می‌داد و می‌فرمود: اگر

حکمرانی، دست علی بیفتد، او شتر حکمرانی را به آرامی و بدون اینکه آسیبی ببینید، به سرانجام می‌رساند و از طرف دیگر، آینده شوم حذف مدیریت ولایت را برای مردم بیان می‌کرد و می‌فرمود: «اگر مدیریت ولایت را کنار بگذارید، شما را بشارت می‌دهم به شمشیرهای آخته، اختلاف همیشگی، تسلط ظالمین و حیف و میل شدن امواتان».^۳ مردم، این آینده را نمی‌دیدند؛ زیرا قدرت آینده‌نگری نداشتند. از آن طرف، قدرت کلان‌نگری هم نداشتند.

یکی از آیاتی که انسان را کلان‌نگر می‌کند، آیات ۱۳۹ تا ۱۴۱ سوره آل عمران است. این آیات، بعد از شکست مومنان در جنگ احد نازل شد تا یک تحلیل درست از این شکست، به مومنان ارائه دهد و شبهاتی را که در جامعه پراکنده می‌شود، پاسخ گوید و به بازسازی افکار و روحیه و سازماندهی مجدد مسلمانان بعد از تحمل شکست بپردازد. خداوند در این آیات می‌فرماید: نه سستی و کم‌کاری کنید و نه غصه بخورید؛ زیرا شما برتر هستید؛ البته به شرطی که مومن باشید!

در ادامه آیه، برای اینکه خدا به جزئی‌نگرها جواب بدهد که پس ما این همه آسیب خورده‌ایم، چه می‌شود؟ می‌فرماید: اگر به شما جراحی رسید، به جمعیت دشمن نیز جراحی همانند آن وارد گردید؛ یعنی یک طرفه به قاضی نروید و نقطه‌ای تحلیل نکنید؛ بلکه فرایند را ببینید و تحلیل کنید. نگویید سید حسن نصرالله را زدند؛ نگویید یحیی سنوار را زدند؛ ببینید شما چه بلایی سر صهیونیستها آورده‌اید. خود تحلیل‌گران صهیونیسم می‌گویند وضعیت اسرائیل بعد از طوفان الاقصی، به هم ریخت. دشمن خودش را در مرز نابودی دیده است؛ یعنی ضربه شما کاری و به جا بوده است. شاید مثل احد، رودست بخورید؛ شاید دشمن آن قدر درنده باشد که جگر سرداری همچون حمزه را به دندان بکشد؛ اما نه به خودتان ضعف راه بدهید و نه از دیدن این درنده خوبی‌ها، روحیه‌تان را بیازید. اسرائیل که عددی نیست؛ تاریخ، بزرگتر از اینها را به زیاله دان فرستاده است.

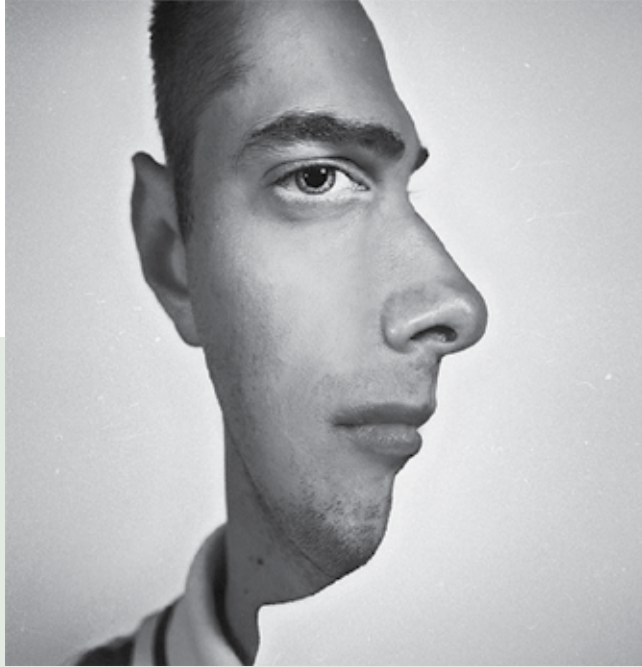
حضرت زهرایی که از آبرو و شخصیت خویش مایه گذاشت، از دست مردم گلاویه مند بود. همان مردمی که به گفته شیخ مفید در کتاب ارشاد، آن قدر مشغول اختلافات تعیین خلیفه بودند که از حضور در مراسم دفن رسول خدا هم جا ماندند؛ تا جایی که بسیاری از مهاجران و انصار، توفیق خواندن نماز بر پیکر رسول گرامی اسلام را از دست دادند

پی‌نوشت:

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۳.
۲. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۷.
۳. بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۳۴۸.
۴. امالی طوسی، ص ۳۷۶.

■ نیما خوارزمی

بهشت سوئیس



مهرداد، اسم یکی از دوستان قدیمی که تمام دوره‌های درسی را در یک کلاس، با هم گذروندیم. اون از خانواده‌ای پولدار و غیرمذهبی بود؛ اما واجباتش رو حتی با مخالفت خانواده‌اش انجام می‌داد. حتی عضو بسیج مدرسه هم بود. با وجود اختلاف سطح زندگی، رابطه ما خیلی خوب بود و به خونه‌های همدیگه، رفت و آمد می‌کردیم.

بین من و مهرداد، رقابت شدیدی توی درس خوندن وجود داشت؛ اما همیشه در هر کاری، به همدیگه کمک می‌کردیم و توی ایام امتحان، با هم درس می‌خوندیم. بعد از گرفتن دیپلم با معدل بالا، من بارتبه خوبی در بهترین دانشگاه ورشته، قبول شدم؛ اما مهرداد تصمیم گرفت به خارج از کشور بره. راستش من راضی نبودم که از اون دور بشم؛ ولی دست تقدیر، این طور رقم زد و اون برای ادامه تحصیل، به کشور سوئیس رفت. ما از طریق فضای مجازی، با هم ارتباط داشتیم و حتی برخی موارد، مباحث علمی و دینی رو با هم رد و بدل می‌کردیم. یک وقت هم که بی خبر به ایران اومده بود، به دیدنم اومد و تا زمانی که ایران بود، هر روز مدتی رو با هم می‌گذروندیم و این ارتباط، بعد از رفتنش هم ادامه داشت تا اینکه احساس کردم اون نسبت به مسائل دینی، پدید شده و اشتیاق قبلی رو نداره. شاید این وضعیت، در ارتباطش با من، بی تأثیر نبود. می‌خواستم دلیلش رو بپرسم؛ اما زیر بار نمی‌رفت تا اینکه کم کم به حرف اومد و گفت: جواد! من هنوز اعتقادتم رو دارم و نماز رو هم می‌خونم؛ ولی شبهه‌ای هست که ذهنم رو درگیر کرده. گفتم: خب بگو.

گفت: توی آموزه‌های دینی، درباره پاداش اعمال، زیاد گفته شده؛ اما تمام اون چیزهایی که درباره بهشت گفتن، توی سوئیس، نقداً وجود داره؛ پس چرا برای نسبی، خودمون رو به زحمت بندازیم؟ منظورم این نیست که اینجا عیب نداره و همه چیز اوکی هست؛ اما از نظر مناظر طبیعی، بی نظیره. دوست من! اونچه در قرآن به عنوان بهشت توصیف شده، بر اساس هوای عربستان و هر چیزی که عرب‌های اون دوره، به عنوان مدینه فاضله و یا آرزوهای خودشون تصور می‌کردن، بیان شده. حالا به نظر شما، اگر دیدگاه اسلام نسبت به بهشت رو به یک سوئیس بگیم، چه جوابی می‌ده؟ نمی‌گه این بهشت، مال خودتون؛ ما از این بهشت‌ها توی سوئیس زیاد داریم؟

راستش با توجه به مطالعاتی که داشتیم، جوابش رو می‌دونستیم؛ اما نمی‌دونستیم چطور شروع کنیم؛ برای همین، تلاش کردم کلیاتی رو بیان کنم. گفتم: تصور کن می‌خوای برای یک جنین توی رحم مادر، بر فرض اینکه شعور داره، زیبایی‌های دنیا را بگی؛ چطور از مناظر زیبا و ایشارهای بلند و آسمون آبی و کوه‌های سر به فلک کشیده حرف می‌زنی؟ در حالی که چیزی جز رحم مادرش ندیده و تصویری از بیرون نداره؛ لذا بهترین توضیح، زمانیه که با توجه به چیزهایی که می‌بینی و حس می‌کنی و می‌شناسی، برایش مفهوم سازی کنی.

مهرداد گفت: اینها که گفتی، کلی گویی؛ شما باید بگید این نعمت‌هایی که در آموزه‌های دینی بیان شده، چه ترجیحی نسبت به نعمت‌های کشورهای پیشرفته داره.

من: برای اون سوئیس هم می‌شه از بهشت گفت؛ بدون اینکه باغ‌ها و نعمت‌های سوئیس رو نظیر نعمت‌های بهشتی بدونی؛ کما اینکه مسلمانانی که در سوئیس زندگی می‌کنن، هیچ وقت میان بهشت سوئیس با بهشت الهی، تشابه نمی‌بینن؛ چون اولاً باغ و رودخونه داریم تا باغ و رودخونه؛ دوم این که نعمت‌های بهشتی، منحصر به این نعمت‌ها نیست؛ بلکه اونجا نعمت‌های زیاد دیگه‌ای هم هست. سوم این که باغ و نهر، برای عرب و اروپایی، هر دو خواستنی و فرقی نداره؛ حتی اروپایی‌ها هم برای خودشون باغ گل و درخت درست می‌کنن؛ نه صحرای بی آب و علف.

مهرداد: جواد جون! اینایی که گفتی، خوب بود. حالا شما جواب بده که بهشت موعود، چه امتیازی نسبت به تفرجگاه‌های اروپا داره؟

من: نگاه ما به انسان، نباید به عنوان موجودی با عمر متوسط هفتاد ساله باشه؛ بلکه ما باید ابدیت انسان رو در نظر بگیریم و اینکه انسان بعد از مرگ، نابود نمی‌شه. بر این اساس، اگر قرار باشه مکانی برای زندگی انتخاب کنی، انتخاب کشوری مثل سوئیس، عاقلانه نیست؛ چون هر اندازه هم که زیبا و خوش آب و هوا باشه، تنها برای هفتاد سال کافیه؛ تازه خیلیا تو همین عمر کم هم تحمل نمی‌کنن و خودکشی می‌کنن؛ اما بهشت قرآنی، برای ابدیت انسان وعده داده شده.

مهرداد: نکته خوبی گفتی؛ از این زاویه نگاه نکرده بودم. باز هم می‌تونی از تفاوت‌های نعمتهای بهشت و دنیا بگی؟

من: ببین؛ بهشت دنیایی، همراه با مریضی، درد و مصیبت؛ به نحوی که گاهی انسان از این زندگی، خسته می‌شه و در دل این نعمت‌ها، زندگی برایش جهنم می‌شه؛ اما بهشت الهی، طبق بیان قرآن (حجر، آیه ۴۸) جای درد و مصیبت نیست.

مهرداد: پس طبق نظر شما، کیفیت نعمت‌های بهشتی، بهتر از نعمت‌های دنیویه؟
من: بله، نعمت‌های بهشت، قابل مقایسه با نعمت‌های دنیایی نیست. توی قرآن اومده: «برای شما هر چه دل‌تان بخواد، در بهشت فراهم است و هر چه درخواست کنید، به شما داده می‌شود. اینها وسیله پذیرایی از سوی خداوند غفور و رحیم است» (فصلت، آیه ۳۱ و ۳۲).

مهرداد: واقعا ممنونم. فکر نمی‌کردم جواب به این خوبی داشته باشی. حالا یک سوال دیگه؛ نعمت‌های بهشتی، منحصر در نعمت‌های مادی یا نعمت‌های معنوی هم وجود داره؟

من: همون طور که گفتم، تصور حقیقت بهشت، از فهم ما خارجه؛ لذا تعبیر قرآن، بیانی هست برای درک بشری ما تا اینکه بتونیم ذره‌ای از بهشت الهی رو درک کنیم و انگیزه‌ای برای حرکت به سوی قرب الهی داشته باشیم؛ اما اونچه مهمه، اینه که بدونیم بهشت حقیقی، چیزی فراتر از اون چیزیه که ما تصور می‌کنیم. یکی از نعمت‌های بزرگ بهشتی، رضوان الله است. خدا اهل ایمان رو وعده فرموده که توی بهشت ابدی که زیر درختاش، نهرها جاریه، وارد کنه و در عمارت‌های نیکو و پاکیزه بهشت، ساکن کنه و رضای خدا، از هر چیزی بهتره و موفقیت بزرگ، همینیه. (توبه، آیه ۷۲) یکی دیگه از نعمت‌های بزرگ الهی، هم نشینی با اولیاء الله است که این دو نعمت معنوی، با هیچ یک از نعمت‌های مادی، قابل مقایسه نیست.

مهرداد: خدا رو شکر که دوست خوبی دارم که توی این مسائل، می‌تونه کمک کنه. چندتا سوال دیگه هم دارم که بعداً در موردشون گفتگو می‌کنیم.

من: حتماً؛ خوشحال می‌شم بتونم کمک کنم؛ قول می‌دم اگر هم جواب سواالت رو نمی‌دونستم، از اهل فن بپرسم و بهت جواب بدم.

□ عبدالرحیم رضاپور

فلسطین، سرزمین پدری یهودیان؟

وقتی این مطلب را از او شنیدم، متوجه شدم که او آدم بامعلوماتی است. به هر حال احمد در پاسخ او گفت: این داستان، ماجرابی دارد که در قرآن به صورت مفصل بیان شده و من حضور ذهن برای بیان همه آن ندارم؛ اما خلاصه آن، این است که حضرت موسی به قومش دستور داد که داخل فلسطین شوند؛ اما آنان بهانه می‌آوردند و می‌گفتند مردم آنجا، جبار و زورگو هستند و تا آنان آنجا باشند، ما داخل آن نمی‌شویم. به خاطر این ترمز، حضرت موسی، آنان را نفرین کرد و از خدا خواست که بین او و قومش، جدایی ببندد. خداوند هم آنان را ۴۰ سال از داخل شدن به این سرزمین، محروم کرد و در بیابان‌ها سرگردان بودند. از این آیه قرآن و داستان مربوط به آن، چنین به دست نمی‌آید که یهودیان، تا ابد مالک سرزمین فلسطین شده‌اند.

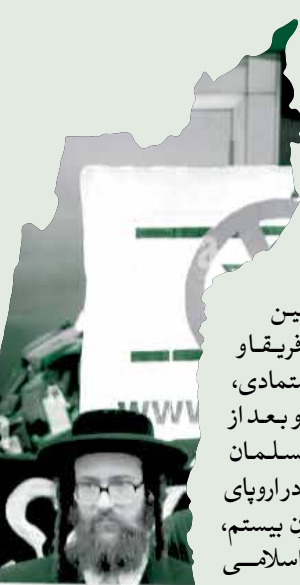
محمود گفت: پس چرا الآن یهودیان در فلسطین حضور دارند و با فلسطینیان می‌جنگند؟

احمد در پاسخ گفت: بنی اسرائیل و یهودیان، به علت پدیده‌های سیاسی و اجتماعی، در دنیا پراکنده بودند.

در قرن بیستم، سرمداران استعمار، این ادعا را راه انداختند که از نظر تاریخی، سرزمین فلسطین، از آن اسرائیل است و برای اولین بار، این ادعای نام، به وسیله سازمان صهیونیستی، به شورای عالی نیروهای متفق در اجلاس صلح پاریس در سال ۱۹۱۹ م. تسلیم گردید. در این یادداشت، راه حلی مبنی بر به رسمیت شناختن حق حاکمیت تاریخی مردم یهود بر سرزمین فلسطین، به عنوان وطن ملی، پیشنهاد شده بود. پس از آن بود که یهودیان، از گوشه و کنار دنیا، با کمک استعمارگران و به ویژه انگلیس، جمع‌آوری و در سرزمین فلسطین، اسکان داده شدند و با تشکیل حکومت صهیونیستی، این سرزمین را اشغال نمودند.

وقتی گفتگوی این دو نفر به اینجا رسید، محمود از دوستش تشکر کرد و پذیرفت که لازم است بیشتر در این مورد تحقیق کند و من هم از این گفتگو استفاده کردم و از هر دوی آنها تشکر نمودم.

□ حمیدالله رفیعی



نتوانستند کرانه‌های جنوبی و جلگه مجاور دریا را از فلسطینی‌ها بگیرند.

احمد گفت:

سرزمین‌های

سوریه، فلسطین

تامصر، شمال آفریقا و

اسپانیا، طی قرون متمادی،

مسیحی بودند و بعد از

ظهور اسلام، مسلمان

شدند؛ اما یهودیان در اروپای

شرقی و تا میانه قرن بیستم،

در کشورهای اسلامی

پراکنده بودند و بر دین خود،

ایستادگی کردند. وقتی

فلسطین توسط مسلمانان

فتح گردید، حکومت‌های

اسلامی، ساکنان فلسطین را از

آنجا بیرون نراندند تا مسلمانان

مناطق دیگر را در آن جایگزین

کنند؛ بلکه پیش از آن، مسیحی

بودند و سپس با ظهور اسلام،

به تدریج، مسلمان

شدند. یهودیانی که در این

سرزمین بودند نیز

به تدریج، مسلمان

شدند. در هیچ

تاریخی هم گزارش

نشده که مسلمانان،

با اخراج یا کشتن

یهودیان، فلسطین را

اشغال کرده‌اند.

محمود، پس از گوش

دادن به سخنان دوستش

گفت: اگر اشتباه نکنم،

بر طبق آیه ۲۱ سوره مائده،

این سرزمین، توسط حضرت

موسی، به ملکیت بنی

اسرائیل درآمده است. شاید

معنای آیه، این باشد که ای

قوم من! به سرزمین مقدسی

که خدا برایتان مقرر کرده،

داخل شوید و باز مگردید که زیان دیده باز

می‌گردید.

در یکی از سفرها، با قطار، با خانواده، عازم مشهد مقدس بودیم. دو نفر که آنان را نمی‌شناختم، در صندلی پیش روی ما نشستند. ظاهراً هر دو با هم دوست و تحصیل کرده بودند. وقتی مشغول نوشیدن چای بودیم، آنها با هم مشغول صحبت شدند. زمانی توجه من به سخنان آنان جلب شد که یکی از آنان گفت: فلسطین، سرزمین آبا و اجدادی یهودیان است و این مسلمانان هستند که سرزمین آنان را اشغال کرده‌اند.

دوستش احمد، به او گفت: ما دلیلی نداریم که ثابت کند فلسطین، سرزمین اجدادی یهودیان است؛ بلکه از نظر تاریخی، ثابت شده که یهودیان، اولین ساکنان فلسطین نبوده‌اند. تاریخ می‌گوید حدود ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، چند قبیله عربی، به منطقه فلسطین کنونی مهاجرت کردند که به کنعانیان معروف شدند.

طرف مقابل - محمود - گفت: مگر حضرت یعقوب و فرزندان او، در کنعان ساکن نبودند؟ پس می‌توان گفت که این سرزمین، اختصاص به بنی اسرائیل دارد.

احمد گفت: حضرت یعقوب با خانواده اش، تنها یک خانواده در کنار کنعانیان بود و حضرت یوسف که در مصر قدرت داشت، پدرش را با همه اعضای خانواده، به مصر برد و آنجا ساکن کرد.

محمود گفت: حضرت داوود و حضرت سلیمان که از قوم بنی اسرائیل بودند هم در این سرزمین حکومت داشتند.

احمد گفت: برای اینکه این

مسئله، خوب روشن شود،

باید کمی از تاریخ قوم بنی

اسرائیل، سخن گفت. طبق

گزارش‌های تاریخی، در

حدود سال ۱۷۰۳ قبل از میلاد،

چندین قبیله عبری، از کلدان به

کنعان آمدند؛ ولی این قبایل،

در سرزمین کنعان مستقر

نشدند؛ بلکه به مصر رفتند

و در زیر حکومت فرعون، به

زندگی خود ادامه دادند. بعد

از چند قرن، عبری‌ها مصر

را ترک کردند و برای چندین

سال، در بیابان آواره بودند.

در حدود سال ۱۲۰۰ قبل از

میلاد، اسرائیلی‌ها، از مشرق به

سرزمین کنعان و در نتیجه به

شهر «اریحا» حمله کرده، بعد از تخریب

شهر و کشتن ساکنان آن، به‌طور پراکنده،

در سرتاسر کنعان مستقر شدند؛ ولی باز

دانشجو، موزن جامعه

باید عهده دار تبیین و پاسخ به شبهات اطرافیان خویش باشد. اگر دانشجو، از بصیرت و تبیین عمیق بهره مند نباشد، نمی تواند دیگران را در برابر شبهات رسانه ها توجیه کند. جمله بلند شهید بهشتی، مأموریت دانشجو را به خوبی تبیین کرده است: «دانشجو، مؤذن جامعه است؛ اگر خواب بماند، نماز امت قضا می شود».

دانشجو، نماد مبارزه با ظلم

دانشجوی جوان و غیور، مبارزه با ظلم را وظیفه ذاتی خود می داند؛ مصادیق ظلم را در زمینه های مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، شناخته و در برابر آنها ایستادگی می کند. مهم ترین مصادیق ظلم و طاغوت در حال حاضر، استکبار و صهیونیسم است که دیگر ظلم ها نیز به شکلی به آن مرتبط می شوند. بر همین اساس، دانشجوی فعال، در هیچ شرایطی، استبدادستیزی را کنار نخواهد گذاشت. فراموش نکنیم که ۱۶ آذر، نماد مبارزه دانشجویان با استکبار آمریکا بود. ۱۶ آذر، مظهر مقابله جریان دانشگاهی در برابر کسانی بود که استقلال ملی و فرهنگی کشور را نشانه گرفته بودند و نباید اجازه داد ماهیت استبدادستیزی این روز بزرگ، به فراموشی سپرده شده یا به انحراف کشیده شود.

انتخاب صحیح در دوگانه ها

دانشجوی فعال، با بهره مندی از فهم صحیح دین، شناخت اولویت ها و اهداف پیدا و پنهان دشمن، حرکت می کند و مراقب است که در میان دوگانه ها، راه صحیح را انتخاب کند. برای مثال، آرمان گراست؛ ولی غیرواقع بین یا پرخاش گر نیست؛ دغدغه مند به سیاست است؛ ولی سیاسی باز و سیاست زده نیست؛ صریح است؛ ولی هتاک و بی ادب نیست؛ منتقد است؛ ولی غافل از دستاوردها و نقاط مثبت نیست؛ مستقل است؛ ولی در تقابل با ساختارهای نظام حق نیست...

مجهز به دو بال

دانشجوی متعهد امروز، برای حضور کارآمد در عرصه های بالا، به دو بال نیازمند است؛ نخست، تسلط بر مبانی فکری اسلام و بال دوم، سلاح تهذیب و تعبد؛ انگیزه های بلند، نیازمند قدرت معنوی هستند تا از مشکلات نهراسند؛ تهدیدهای اهل باطل، ایشان را نلرزاند و در کشاکش مأموریت های فرهنگی، دچار هوای نفس نشوند. هر اندازه دامنه اجتماعی مأموریت، بالاتر باشد، نیاز به مراقبت، خلوت، تضرع و توسل به اولیای الهی نیز بیشتر می شود.

رسالت های دانشجوی متعهد در عصر حاضر چیست؟

شانزدهم آذر، بهانه ای برای بازخوانی رسالت دانشجوی است. دانشجوی متعهد، دانشگاه را مقدمه ای برای انتخاب شغل یا ازدواج نمی داند؛ بلکه آنجا را نقطه ثقلی برای نقش آفرینی در مهم ترین عرصه های اجتماع می داند. بدیهی است چنین سطحی از نقش آفرینی، ظرافت ها و ملاحظاتی دارد که همواره باید بازخوانی شود. در این نوشتار، برخی از نکات مهم در این مسئله را مرور می کنیم.

توجه به ارتقاء علمی

دانشجوی فعال، می داند که دانشگاه، قبل از هر چیز، مرکز تولید علم است. رشد علمی، مولفه مهم اقتدار یک کشور در حال پیشرفت است؛ پس نمی توان به بهانه فعالیت فرهنگی و سیاسی، سهم علم را نادیده گرفت. هدف اصلی دانشجویان مومن، ارتقاء سطح کیفی دانشگاه به بالاترین مراتب است.

بی تفاوتی، آغاز انحطاط

مهم ترین آفت برای یک جامعه و به ویژه قشر دانشجو، بی تفاوتی است. جریان روشنفکری غربی بر اساس مبانی فردگرایی خود، می کوشد تا حس بی تفاوتی را در جامعه، ارزشمند جلوه دهد؛ در حالی که بر اساس مبانی اسلامی، بی تفاوتی به مسائل جامعه، نشانه ای از ضعف است. بی تفاوتی، آغاز انحطاط در یک جامعه و نقطه مقابل آرمان گرایی است. اگر دانشجو - که مظهر اثرگذاری است - بی تفاوت باشد، از دیگر اقشار - که درگیر مسائل روزمره زندگی خود هستند - نمی توان انتظاری داشت.

دانشجو، موزن جامعه

شرط لازم برای اثرگذاری در بستر اجتماع و به ویژه دانشگاه، آن است که دانشجو، فرزند زمانه خود باشد؛ شاخصه های حق و باطل را دریافته، نمادهای آن را در هر زمان و مکانی تشخیص دهد. قدرت تحلیل سیاسی داشته باشد؛ ولی درگیر سیاسی بازی نشود.

در سال های اخیر، رسانه، ملاک های قدرتمندی و پیروزی را تغییر داده و مهارت در روایت و تبیین، تعیین کننده پیروز میدان است. دانشجوی متعهد، شگردهای عملیات روانی را می شناسد و می تواند اندیشه و آرمان صحیح خویش را بهنگام و در بهترین قالب، به مخاطبان منتقل کند. در جنگ روایت ها، دانشجو

